



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

#### مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجهه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «خاطرات داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

است. مقداری دل‌داریش دادم و تقریباً قانعش کردم که ناراحتی عصبی ربطی به MS ندارد و او می‌تواند مطمئن باشد که از این نظر سالم است. تشکر کرد و رفت. از وقتی رفته است، با خودم درگیرم که چگونه وسواس و توهم بیماری می‌تواند بلای جان انسان‌ها باشد. از طرفی هم امیدوارم که توانسته باشم بیمار مراجعه‌کننده به داروخانه را کاملاً قانع کرده باشم و او هم بتواند توهم بیماری را کنار بگذارد. از همه مهم‌تر این‌که در داروخانه علاوه بر دادن خدمات دارویی به بیماران، می‌شود راهنما و مشاور بیمار هم بود.

## یادداشت ۲

وارد داروخانه که شد، داروخانه نسبتاً شلوغ بود. ظاهراً عجله داشت و اصرار داشت که خارج از نوبت کارش راه بیفتد. دو عدد سرنگ ۵ میلی‌لیتری و دو عدد سرسوزن می‌خواست. تکنیسین داروخانه سفارش ایشان را داخل کیسه گذاشت و گفت: ۴۸۰ تومان می‌شود. یک عدد ۵۰۰ تومانی مچاله شده از داخل کیفش در آورد و منتظر شد. به ایشان گفتند که ۲۰ تومان پول خورد نیست. بار دیگر که مراجعه کردید طلب را تسویه می‌کنیم. ایشان گفت من گزری به این‌جا آمده‌ام و منتظر شده که ۲۰ تومانش را بگیرد! گفتیم: پول خورد نیست. کیسه را تکنیسین گرفت و پانصد تومانی را تحویل داد و گفت: پول را خورد کنید و برگردید. خانم گفت: باشد، بدهید و به جای پول خوردش یک عدد قرص سرماخوردگی بدهید. به ایشان گفته شد: قرص که دانه‌ای نیست، یک ورق آن هم می‌شود دویست تومان. اصرار داشت که یک

## یادداشت ۱

نقاشی مونالیزا یا لبخند ژوکوند، اثر معروف لئوناردو داوینچی نقاش ایتالیایی را کمتر کسی است که ندیده باشد. اصل این تابلوی نقاشی در موزه لوور پاریس است. وارد موزه لوور که می‌شوید همه جای آن با علامتی محل این تابلو را نشان داده، به‌طوری که کمتر کسی است که موزه لوور را دیده باشد، ولی تابلوی مونالیزای لئوناردو داوینچی را ندیده باشد. این را هم بگویم که در چهره مونالیزای داوینچی معصومیت خاصی به چشم می‌خورد که معمولاً از خاطره انسان بعد از دیدن آن محو نمی‌شود. از این مقدمه که بگذریم، به محض این‌که از آبدارخانه داروخانه خارج شدم، خانم دکتر مسوؤل فنی که مشغول صحبت با خانم مراجعه‌کننده‌ای بود، خطاب به من گفت: آقای دکتر به این خانم بگویید که MS ندارد. تا نگاهم به چهره آن خانم افتاد، بلافاصله معصومیت مونالیزای داوینچی برایم تداعی شد. گفتم: مساله چیست؟

خانم دکتر گفت: ایشان که با این‌که نوار مغز گرفته و کاملاً هم سالم است، ولی فکر می‌کند که MS دارد و بایستی MRI هم بگیرد. با آن خانم مراجعه‌کننده که صحبت کردم، متوجه شدم که دچار توهم بیماری است، در صورتی که کاملاً سالم است. کلی با ایشان صحبت کردم و بیماری MS را شرح دادم و به وی یادآوری کردم که بدتر از بیماری برای انسان، توهم بیماری است. خانم مخاطب من با حالتی غمگین برایم شرح داد که مدت دو سه سالی می‌شود که دچار ناراحتی عصبی است و به وسواس دچار شده و همیشه فکر می‌کند که دچار بیماری MS شده

دانه قرص سرماخوردگی بگیرد. ناگهان متوجه بلیستر قرص سرماخوردگی خودم که داخل کمد بود افتادم. یک عدد را از داخل بلیستر جدا کردم خانم هم دستش را گرفت و یک دانه قرص را کف دستش انداختم و تجربه‌ای جدید را مشاهده کردم. ایشان که به خیر و خوشی داروخانه را ترک کرد با خودم گفتم: با این قیمت‌ها که هر روز بالا می‌رود و ارزش پول که هر روز پایین می‌آید چه باید کرد؟ اگرچه مردم به دلیل گرفتاری اقتصادی حق دارند ولی وقتی کمترین پول خورد رایج ۲۵۰ ریالی است و آن هم پیدا شدنش با کرام‌الکاتبین است بیست تومان باقی‌مانده پول بیمار مراجعه‌کننده به داروخانه که اصرار هم دارد که پس بگیرد را چه باید کرد؟ ولی به هر حال پدیده دادن یک عدد قرص در کف دست مراجعه‌کننده به داروخانه هم تجربه‌ای است که نمی‌دانم هر چند وقت یک بار می‌تواند تکرار شود.

### یادداشت ۳

مرد میان‌سالی نسخه به دست وارد داروخانه شد. دفترچه را کمی ورق زد و به نسخه مربوطه که رسید، قبل از هر چیز سؤال کرد: آقای دکتر قیمتش چقدر می‌شود؟ من هم به شوخی گفتم: زیر صد هزار تومان. ایشان بلافاصله گفت: پس بدهید. نسخه‌اش در نهایت ۱۶۵۰۰ تومان شد. یک قلم از داروهای نسخه در تعهد بیمه نبود. این روزها مشکلات اقتصادی طوری شده که از این‌گونه سؤال‌ها زیاد در داروخانه وجود دارد. خیلی وقت‌ها هم به‌خاطر بالا بودن قیمت داروهای نسخه، بیمار از گرفتن دارو صرف‌نظر می‌کند و می‌رود.

### یادداشت ۴

حدود ۱۰ دقیقه‌ای می‌شد که در داروخانه منتظر آماده شدن نسخه‌اش بود. داروهایش که آماده شد دستوراتش را مسؤول فنی داروخانه نوشت و سبد را جلویش گذاشت. پیرمرد هنگامی که داروها را داخل پلاستیک می‌ریخت، سؤال کرد که دستورات داروها را نوشتید. داروهای خانم است و باید خیلی دقت کنم. به شوخی گفتم: این خانم دکتر ما طوری دستور دارو را می‌نویسد که هر کس داروها را بخورد می‌رود به بهشت! نگاهی کرد که یعنی تعریف کردید یا تکذیب؟ به هر حال هر دو به هم خندیدیم و پیرمرد داروهایش را برداشت و رفت.

### یادداشت ۵

داروهایش را که دادم، مبلغ را هم که گفتم مقداری پول از جیبش درآورد که دیدم تعدادی ۵۰۰ تومانی هم قاطی پول‌هاست. گفتم چند تا ۵۰۰ تومانی بده که هم خدا را خوش می‌آید و هم بندگان خدا را که بعداً می‌آیند. خنده‌ای کرد و گفت: اگر کم دارید خوب چاپ کنید! کی به کیه! خنده‌ای کرد و رفت.

مساله پول خورد هم معضلی شده. البته، خورد که چه عرض کنم، حتی ۵۰۰ تومانی و هزار تومانی هم مساله است.

### یادداشت ۶

خانمی وقتی وارد داروخانه شد، قبل از هر چیز سؤال کرد: کارت‌خوان دارید؟ وقتی پاسخ مثبت شنید، گفت: یک عدد «بی‌بی‌چک» بدهید. قیمت بی‌بی‌چک: ۳۶۰۰ تومان بود.

## یادداشت ۸

یکی از مراجعه‌کنندگان همیشگی داروخانه که خانمی است با لکنت‌زبان، تعدادی دارو را روی پیش‌خوان داروخانه ریخت و از من برای چگونگی مصرف و اثرات آن‌ها راهنمایی خواست.

به صورتش که نگاه کردم، دیدم چهره‌اش رنگ پریده است و گوشه لبش کمی پاره شده و خون خشک شده روی آن، حاکی از ضربه خوردن است. مساله را جویا شدم که طفلی با همان لکنت‌زبان که بعضی کلمات را هم از روی لب‌خوانی متوجه شدم، اظهار داشت که دو نفر جوان موتورسوار حمله کردند که کیفم را بگیرند من مقاومت کردم. آن‌ها هم به من مشت زدند و فرار کردند.

گفتم از دست من کاری برمی‌آید؟ ایشان هم با همان حالت همیشگی اظهار داشت حالا که مساله تمام شده و ختم به خیر شده است. راهنمایی لازم برای داروهایش را کردم و خداحافظی کرد و رفت.

باز هم عدم نهادینه شدن استفاده از کارت اعتباری. چرا که کارت اعتباری در همه جای دنیا برای عدم استفاده از نقل و انتقال حجم بالای پول است، نه این که اصلاً پولی با خود نداشته باشیم و برای هر خرید اندکی از کارت اعتباری استفاده کنیم!

## یادداشت ۷

خانمی حدوداً سی ساله وارد داروخانه شد و از تکنیسین داروخانه برای بچه ۹ ساله‌اش تقاضای شربت آنتی‌بیوتیک کرد، آن هم بدون نسخه. من که پشت میز مشغول کار بودم، متوجه شدم و گفتم: نسخه می‌خواهد. ایشان گفت: پس اگر ممکن است دارویی برای تهوع بچه بدهید. تکنیسین گفت: پزشک که برای بچه آنتی‌بیوتیک نوشت، بفرمایید داروی ضدتهوع هم بنویسد. خانم رفت و بعد از دو دقیقه همراه با یک آقای حدود ۳۵ ساله مراجعه کرد و معلوم شد که بازرس دانشگاه هستند. خوشبختانه از آزمون سربلند بیرون آمدیم!